

تحلیل و بررسی علم‌گرایی در اندیشه روشنفکری دینی:

مطالعه موردی یکی از روشنفکران ایران معاصر

عیسی مولوی وردنجانی*

حسین ارجینی**

چکیده

با پیدایش نهضت علمی و پیشرفت علوم تجربی، چالش‌های فراوانی میان علم و دین به وجود آمد و دیدگاه‌های گوناگونی در این باره پدیدار گشت. علی‌رغم سایر دیدگاه‌ها، اندیشه برخی افراد در رابطه علم و دین از برجستگی ویژه‌ای در میان روشنفکران دینی برخوردار است. برخی از روشنفکران با استفاده از یافته‌های علوم تجربی، تلاش در توجیه علمی آموزه‌های دینی داشته و بر این باورند که علم و دین دارای دستاوردهای مشابهی هستند. پژوهش پیش رو با رویکرد تحلیل محتوای کیفی، به دنبال آن است با نگاهی دقیق، به مطالعه موردی بنیان فکری علم‌گرایانه مهندس بازرگان بپردازد. یافته‌های تحقیق نمایانگر آن است که این نحله از نواندیشان دینی به جهت تأکید مفرط در بهره‌گیری از آموزه‌های پوزیتیویستی، مبانی دین را به محاق می‌برند و در نهایت در وادی سکولاریسم، به دین حداقلی بسنده می‌نمایند.

واژگان کلیدی

مهدی بازرگان، اندیشه دینی، علم‌گرایی، پوزیتیویسم.

molavi131@gmail.com

arjini4@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۲/۹

*. دانشجوی دکتری دانشگاه معارف اسلامی.

** استادیار دانشگاه معارف اسلامی.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۶/۲۲

طرح مسئله

در طول تاریخ ایران، همواره اعتقادات دینی یکی از منابع قدرت و رهبری جامعه بوده است؛ به گونه‌ای که در دوران معاصر، تمامی طیف‌های لیبرال هم از آن غافل نشده‌اند. با توجه به مطرح بودن دین در قامت یکی از ارکان اصلی قدرت در جامعه، تلاش برای احیای دین در مقابل جریان‌های ضد دینی، دغدغه همیشگی بوده است. در واقع پیش‌فرض اصلی جریان‌های روشنفکری تا دهه ۱۳۲۰ ناتوانی دین در پاسخ‌گویی به نیازهای جدید جامعه و تقابل دین با توسعه و تمدن جدید بود. بر همین اساس، پیشنهاد می‌کردند فرهنگ غرب به‌طور کامل پذیرفته شود تا جامعه به‌سوی توسعه حرکت کند. این نگاه، دین و فرهنگ سنتی جامعه را مانع توسعه معرفی می‌کرد که نتیجه‌ای جز به حاشیه راندن و حذف دین در جامعه به‌دنبال نداشت؛ اما روشنفکران دینی در دهه ۱۳۲۰ برخلاف نسل‌های قبلی، اصرار داشتند از طریق جستجو در آیات قرآن و تعالیم دینی، علمی بودن دین را ثابت نمایند و مفاهیم غربی و دستاوردهای جدید را از قالب دین‌گریزی خارج سازند؛ چنان‌که تبیین این نگرش در تفکر مهندس بازرگان، مهم‌ترین مسئله این تحقیق به‌شمار می‌رود. در حقیقت نسلی که از این مقطع به بعد، با عنوان روشنفکر اسلامی و دینی پدید آمد، به این واقعیت اذعان داشت که دین در جامعه ایران، قدرتمند و ریشه‌دار است و تحقق هر نوع تغییر در گرو بهره‌گیری سنجیده و دقیق از این سنت قدرتمند است که موجب استقامت سازش‌ناپذیری و مبارزه خواهد شد.

پس از شهریور ۱۳۲۰ مهدی بازرگان، اولین نسل روشنفکر دینی در ایران شمرده می‌شود؛ ایشان تلاش نمود بین اسلام با دستاوردهای علمی و تجربی، وفاق و هماهنگی ایجاد نماید و نوعی از اسلام علمی و تجربی را به جامعه عرضه کند. (علوی‌تبار، بی‌تا: ۴۱) کوشش وی در جهت اثبات قضایای دینی از طریق تجربه علمی و حسی خلاصه می‌شد؛ با این تحلیل که راه بشر در عصر جدید به کمک تفکر علمی، با راه انبیا تلافی می‌کند. هدف اساسی این تفکر نوگرای دینی، مقابله با گروه‌های مادی‌گرا که دین را مخالف تمدن و علم معرفی می‌کردند و همچنین رویارویی با سنت‌گرایان مذهبی که به‌زعم آنها چهره‌ای عقب‌مانده و خرافی از دین تبلیغ می‌کردند، بود. (احمدی، ۱۳۸۵: ۵۰) البته انگیزه دیگر این گرایش فکری، تلاش جهت احیای دین و ایمان در میان جوانان و مردم عادی بود. اینها گمان می‌کردند با اتخاذ چنین روشی خواهند توانست افکار را به‌سوی اسلام جذب نمایند.

در حوزه دین‌شناسی در اندیشه مهندس بازرگان چند کتاب حائز اهمیت‌اند. کتاب *اسلام، دموکراسی و نوگرایی دینی* که فصلی را به بررسی آرای بازرگان اختصاص داده است. در این کتاب، خواننده هرگز نمی‌تواند ارتباط معناداری با آرای بازرگان برقرار سازد؛ چراکه نویسنده بدون چارچوب نظری به نقد و بررسی آرای بازرگان پرداخته است. کتاب دیگر، *دین‌شناسی معاصر* است که نویسنده سعی کرده با رویکردی سکولاریستی، آرای دین‌شناسانه مهندس بازرگان را نقد کند؛ به گونه‌ای که حتی آنجا که بازرگان از دین‌داری دفاع می‌کند، او را تخطئه کرده است.

بر این اساس، این کتاب نیز به دلیل نگاه سکولاریستی نویسنده، مقرون به حقیقت نیست. کتاب دیگر *آسیب‌شناسی دین‌پژوهی* است. این اثر گرچه با اهمیت است، به نظر می‌رسد نویسنده بیش از آنکه برپایه چارچوب مشخصی به نقد پرداخته باشد، با تأملات و تفکرات شخصی به نقد اندیشه بازرگان پرداخته است.

با توجه به دیدگاه برخی محققان درباره ادوار مختلف فکری در اندیشه بازرگان می‌توان با تأمل و تفکر در آثار ایشان از کتاب *راه طی شده* تا سخنرانی «آخرت و خدا، هدف بعثت انبیا» که در اواخر زندگی اش ایراد نمود، یک خط سیر مشخص و ثابتی را به دست آورد. اگرچه گاهی در واکنش به تحولات و رویدادها دچار فراز و نشیب‌های متعددی شده و این سیر فکری کم‌رنگ شده است، آنچه از محتوای کتاب‌ها، جزوات و روح اندیشه حاکم بر آثار و اندیشه بازرگان در زمینه ارتباط علم و دین به دست می‌آید، نشان از یک جریان فکری پایدار است. در واقع سعی بر آن است تا منظومه فکری آقای بازرگان - که برخاسته از اندیشه‌های سیانتیستی و پوزیتیویستی در تفکر دینی ایشان بوده - استنباط و تحلیل شود و این به‌وضوح نمایان‌گر آن است که بازرگان نه در مقام متفکری مبدع، که در کسوت روشنفکری مقلد و مقتبس، پا به عرصه اندیشه نهاده که دقیقاً حاکی از وام‌داری بی‌حد و حصر ایشان به گفتمان غالب عصر خودش است. آثار بازرگان حاکی از یک گسست فکری از اندیشه دینی و اقبال به سکولاریزم است که سعی این مقاله بر تجزیه و تحلیل آنهاست. این پژوهش درصدد است با بهره‌گیری و مراجعه به اسناد دست‌اول، کتب و مدارک معتبر مربوط به این جریان، مطالب موردنظر را استخراج کند و به ارزیابی و سنجش اسلام‌گرایی مهندس بازرگان بپردازد.

غرب‌گرایی بازرگان

بازرگان در حوزه اندیشه اسلامی، بینش کافی نداشت؛ چراکه معلومات قرآنی خود را وام‌دار شخصیت‌هایی چون «میرزا ابوالحسن خان فروغی» و اندیشه‌های «فلاماریون» فرانسوی می‌دانست. (صلاحی، ۱۳۸۶: ۳۳۶) او در دفاعیاتش در دادگاه نظامی اعلام می‌کند:

آنچه در تحول فکری من اثر داشت، درس‌های مرحوم فروغی بود؛ به‌ویژه آیه ۱۱ سوره رعد، افکار مرا دگرگون کرد؛ آنجا که می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»؛ خداوند سرنوشت هیچ ملتی را تغییر نمی‌دهد، مگر اینکه خودشان بخواهند سرنوشتشان را تغییر دهند. (بسته‌نگار، ۱۳۹۳: ۱۴۵)

برای بازرگان فقدان اعمال ناشایست در اروپا جذاب و تعجب‌آور جلوه می‌کند و همیشه در این فکر بود که: «چگونه با آنکه آنها اهل قرآن نیستند، ولی درستی یا پاکیزگی و در نتیجه، آبادانی و سعادت بر آنها حکم‌فرما شده است». (بازرگان، ۱۳۴۲: ۱۲۴) او در این باره با دوستانی چون آقای سبحانی که ایشان نیز نگاه

غربی به مسائل دینی دارد، به تبیین علمی دین می‌پردازد؛ چراکه علم و رهیافت علمی غرب به نظر او، پدیده‌ای مبارک و مثبت بوده که «ارابه‌اش توسط افرادی چون بیکن و دکارت در جاده جدید، یعنی طریق مشاهده و تجربه به راه افتاده است». (همان: ۶۸)

در آثار بازرگان، شیفتگی خاصی به ایدئولوژی‌های غربی و ارزش‌های برآمده از آن مشاهده می‌شود. ایشان اعتراف می‌کند که اسلام را از دریچه غرب شناخته است. در واقع تجددخواهی در اندیشه‌های بازرگان، منجر به برجسته شدن گرایش‌های ماتریالیستی شده که در حوزه اندیشه دینی، علم‌زدگی و تجربه‌گرایی را برای این نوع تفکر به ارمغان آورده است. از این‌رو با زمینه‌های ذهنی غرب‌گرایانه، وارد مسائل دینی می‌شود و در تکاپو است که اسلام را با دانش غربی تطبیق دهد تا به‌زعم خود بتواند اسلام را به مغرب‌زمین اثبات کند. او در کتاب باد و باران و مطهرات در اسلام، در هر زمینه دینی با بینش غربی وارد شده است. نگاه ایشان در بیشتر مسائل اعتقادی با عینک غربی است؛ یعنی دین، قرآن و اسلام در تفکر وی تابع اندیشه‌های غربی و علم‌گرایانه قرار می‌گیرد؛ به‌جای آنکه اندیشه‌های غربی را براساس دین محک بزند، برعکس عمل می‌کند و به این دلیل، دچار التقاط در آموزه‌های دینی می‌شود.

گرچه مهندس بازرگان می‌خواست خود را شیفته غرب جلوه ندهد، زمانی که به دستاوردهای بشری مانند تکنولوژی و صنعت می‌رسید، نمی‌توانست عمق وجودش را از شیفته شدن نگه دارد؛ حتی در موارد زیادی، علاقه خود را به آبادانی، تمدن، رفاه، آسایش و حتی اخلاق غربی بیان می‌کند و چنان از غرب تمجید می‌کند که گویی رسیدن به غرب برای او، رسیدن به مدینه فاضله شمرده می‌شود. (همو، ۱۳۴۰: ۱۲ - ۱۰) از این‌رو ایشان معتقد بود اسلام و قرآن، چیزی خلاف عقل و منطق نمی‌گویند و آنچه غریبان با عقل و تجربه به آن رسیده‌اند، از قرن‌ها پیش در کتاب آسمانی ما موجود بوده است. به همین دلیل، او نام کتاب خود را راه طی شده نهاد.

نگاه علم‌گرایی در اندیشه مهندس بازرگان

مهندس بازرگان چون در فضای علم جدید پرورده شده بود و از دستاوردهای علمی آگاهی داشت، نگاه جدیدی به دین و رهیافت‌های علوم پیدا کرد و معتقد شد شرایط جدید در پرتو یافته‌های علمی، شرایط مناسب‌تری را برای پذیرش دین فراهم آورده است. کوشش ایشان در جهت توجیه علمی اسلام، حول محور ارزش و اعتبار جهان‌شمولی علوم تجربی دایر بود.

علم‌گرایی یا «ساینسیسم» که از ویژگی‌های مهم تفکر مدرن است، برپایه عقل مدرن و نسبتاً استیلاجویانه بشر بر هستی بنا شده که با علوم سنتی و معنوی تفاوت ماهوی دارد. در واقع تفکر دینی، صورت علمی خاص خود را پدید می‌آورد و تفکر خودبنیادانگار، صورت علمی مطابق با ویژگی‌های استیلاجویانه و قدرت‌مدارانه بشر جدید را ایجاد می‌کند. چنین علمی، محصول فلسفه مدرن و «ساینسیسم دکارتی» است و به‌لحاظ روش‌شناختی، فرزند

تجربه‌گرایی «بیکن» و پوزیتیویسم اروپایی است؛ همچنین غایت آن، به تعبیر «بیکن»، ارتقای معنوی و رشد معرفت آدمی نیست؛ بلکه افزایش قدرت آدمی است. (شاکرین، ۱۳۸۸: ۱ / ۵۰ - ۴۹) معتقدان به این علم، اعتمادشان را به خود روش علمی متوجه می‌سازند و به قدرت علم در تبیین ابهام‌ها درباره جهان عمیقاً اعتماد دارند؛ درحالی که آنها نمی‌توانند بیش از متدینان، حقیقت ایمان خود را به طریق علمی اثبات کنند.

بازرگان با پذیرش اصول چنین علمی که حجیت آن را عقل بشری تأیید می‌کند، بر این باور بود که می‌توان افق‌های جدیدی در تفسیر دین و قرآن ایجاد نمود و بر این تکیه داشت که:

پیشرفت‌های علم بشریت، یعنی گشوده شدن افق‌های تازه‌ای که کتاب خدا به آنها توسل بسته، از طرف دیگر کفایت مقصود را می‌نماید. (بازرگان، بی تا: ۱۲۸ - ۱۲۷)

ایشان علوم بشری مورد تأیید قرآن و انبیا را به همه علوم دنیوی سرایت می‌داد و آنها را دارای جایگاه رفیعی در عرصه حیات می‌دانست و معتقد بود وقتی در عمل و زندگی روزمره و اشتغالات عمومی، دخالت و حاکمیت دستاوردهای علوم و افکار را به‌سہولت می‌پذیریم و علم را در عمل، عالی‌ترین مرجع قضاوت‌ها می‌شناسیم، غیرقابل قبول است که در قلمرو دین به آن تمسک پیدا نکنیم و کور و لنگش بدانیم: (همو، ۱۳۶۴ ب: ۴۱۱)

ما چاره‌ای نداریم جز آنکه به نور علم و عقل تا حدود بینایی و رسایی ممکن، پرده‌ها را پس بزنیم؛ منتها با ارتباطی که مسئله با قرآن دارد و اعتقادی که ما به خاندان رسالت داریم، سعی می‌شود روزنه‌ها را از لابه‌لای آیات و روایات مستند جستجو نماییم تا از محور اصلی منحرف نشده، از پیش خود دعوی تازه‌ای ابداع نکرده باشیم و هم پایه‌پای علوم کلاسیک گام برداشته و جوابی به خود و سایرین عرضه نماییم؛ جوابی که مورد قبول دانش و دین و ترکیب مأخوذ از هر دو باشد. (همو، ۱۳۴۴ ب: ۹ - ۸)

در واقع تلاش ایشان بر گره زدن علوم بشری با مشیت الهی است. در این خصوص، او با علوم بشری که جنبه دنیوی دارند، از پایگاه دین دفاع می‌کند و مقصودش از این امر، طرح یک بنیان نظری برای بهره‌گیری از دستاوردها و تجارب تمدن مدرن غرب است و بر این باور است که بشر با توانایی خود به این علم رسیده است. براساس این نظریه، نه‌تنها نمی‌توان بر دستاوردهای تمدن جدید مهر بی‌دینی زد، تصادفاً این راه، با مسیر انبیا هماهنگ شده است.

مقصود بازرگان از تفسیر علمی دین، پیشرو جلوه دادن آموزه‌های دینی در حوزه علم بشری بود و در این عرصه، آن‌چنان پیش رفت که مباحث اخلاقی را چون در اصول علمی ایشان نمی‌گنجید، تحت عنوان غیرعلمی و خرافی کنار گذاشت. (ر.ک: بازرگان، بی تا: ۱۳۶۴ ب) درنهایت به این باور رسید که آنچه را حواس تأیید نکند، مردود و موهوم است: (همو، ۱۳۴۴ الف: ۷)

علم اشتباهات و خرافاتی که به دین چسبیده بود را پاک کرد و آن تصویر غلطی را که مردم در لباس دین، ولی به اعتبار افکار قدیم از دنیا و حقایق عالم می‌نمودند، باطل کرد. از این مرحله که بگذریم، علم اصل و اساس توحید را احیا نمود. (همو، بی‌تا: ۱۱۹)

چنین تفکری، واژه‌های علم و معرفت در آیات قرآن را به معنای علم بشری بعد از رنسانس تفسیر نمود تا بین راه بشر و راه انبیا تقابلی ایجاد نشود؛ از این‌رو دستاوردهای علم بشری را تحقق پیش‌بینی‌های قرآن در ۱۴ قرن پیش می‌داند و آن را دلیل بر اصالت حقانیت مکتب اسلام فرض می‌کند. در نتیجه می‌نویسد:

امروز پیشرفت‌های علم و فرآورده‌های تمدن و صنعت، گواه پیش‌بینی قرآن است و درک آن مفاهیم و امکانات را تا اندازه‌ای آسان می‌نماید ... صرف‌نظر از حقیقت ولایت، نبوت و قیامت و صرف‌نظر از توجه و تعبیر بی‌نهایت که اگر شاهد اصالت و حقانیت مکتب نباشد، نشانه بلوغ و امتیاز فوق‌العاده صاحب مکتب است. (همان: ۴۰۳ - ۴۰۲)

بازرگان از علم‌زدگی مسلمانان و نقص‌های علم انتقاد می‌کند؛^۱ ولی تعریفی که خود او از علم ارائه می‌دهد، به معنای ابزار سلطه و قدرت بر طبیعت است. (همان: ۱۷۹ - ۱۷۱) ایشان معتقد است دانش‌های علمی و حتی تجربیات و ایدئولوژی‌های جدید، در مقابل اعتقادات دینی قرار نمی‌گیرند؛ بلکه حقانیت و حقایق زیادی از آنها را آشکار می‌سازند و اگر با نگاه علمی و روش‌های فکری جدید به بررسی قرآن، احکام و معارف دینی بپردازیم، می‌توانیم برای معجزه بودن قرآن دلیل بیابیم و حتی خرافات حاصل از جهالت و التقاط را آسان‌تر از بین ببریم. (سحابی، ۱۳۵۱: ۷)

علوم دنیوی در نگاه بازرگان، مستقل و فارغ از قید و شرط هستند؛ به گونه‌ای که بدون نیاز به وحی و دستوره‌های انبیا و سنت‌های گذشتگان می‌توانند راه سعادت و حقیقت را نمایان سازند و در مسیر انبیا حرکت کنند؛ علاوه بر این، چون موضوع و هدف علم و دین واحد است، هرچه بشر در طبیعت، بیشتر به مطالعه و دقت علمی و تجربی بپردازد، به همان میزان به راه انبیا بیشتر هدایت می‌شود؛ به این دلیل که راه علم و طبیعت، همان راهی است که انبیا به شکلی دیگر بیان کرده‌اند. در اصل آرمان این جریان، طراحی رابطه انسان و خدا و جامعه و دین، بر مبنای علم تجربی است و نظریه «راه بشر همان راه انبیا است» از سوی رهبر این جریان، با این هدف ارائه شده است.

در اندیشه بازرگان، علوم بشری برپایه رسیدن از جزئی به کلی بنا شده‌اند. به تعبیر ایشان، آنها سیری

۱. منظور بازرگان از علم‌زدگی مسلمین، آن علمی است که آنها از فلسفه یونان برگرفته‌اند. ایشان با انکار تفکر فلسفی و عقلانی موجود در فلسفه اسلامی، براساس علوم تجربی جدید، به فلسفه اسلامی و عقل‌گرایی فلسفی حمله می‌کند و آن را تفکری یونانی و ارسطویی می‌داند؛ از این‌رو می‌گوید: «مسلمانان چرا متوجه به امکان خطاها و نواقص علم نبوده و آن را جزء دین کرده‌اند و سدی در مقابل جریان طبیعی پیشرفت دین کرده‌اند». (بازرگان، بی‌تا: ۱۳۰ - ۱۲۹)

صعودی دارند؛ یعنی از مشاهده موارد جزئی و عینی شروع می‌شوند و به سوی درک مفاهیم کلی و اصول و قوانین عام صعود می‌کنند که این سیر کاملاً تکاملی است. (پیمان، ۱۳۸۴: ۹۷) بازرگان می‌گوید رسیدن به اهداف و حقایقی که پیامبران معرفی می‌کنند، در سه مرحله انجام می‌شود: در مرحله اول، بشر از شرک به توحید می‌رسد و به یگانگی منشأ خلقت ایمان می‌آورد. مرحله دوم، پذیرش تدریجی برنامه پیامبران و انبیا برای زندگی، یعنی عبادت است؛ این قسمت از راه به سبب غلبه نفع‌پرستی بشر، با دشواری طی می‌شود. بازرگان بر این باور است که بشر با پای خود تاکنون دوسوم راه انبیا را طی کرده است؛ (بازرگان، ۱۳۴۲: ۱۵۳) ولی قدم سوم، یعنی ثلث باقی‌مانده را که از نظر انبیا، ثلث اول و از دید بشر، ثلث آخر است (عبادت نسبت به خالق)، هنوز طی نکرده است. این ثلث آخر، از راه قیاس طی می‌شود که به گفته بازرگان: «صعب‌العنبرترین بخش راه انبیا برای بشر است؛ نباید انتظار تشخیص وقایع بعد از فوت و درک آخرین مسیر جهان لایتناهی و قدم گذاردن در آستان الوهیت را از بشر داشته باشیم». (همان: ۱۵۶ - ۱۵۴)

در شاخص فکری بازرگان، رهیافت‌های علمی، کلید تفسیر آیات قرآن هستند و حقایق تازه‌ای را از منبع پرفیض قرآن برای مسلمانان نمایان می‌کنند و موجب افزایش بینش و ایمان مسلمانان به آفریدگار می‌شوند. از این رو با علوم تجربی به مطالعه آیات قرآن پرداخت:

قرآن همان چیزهایی را که دنیای متمدن، اعم از امپریالیسم و سوسیالیسم و کمونیسم در تمنا و تلاش شب‌روزی هستند، وعده می‌دهد و در مقابل، همان چیز را می‌خواهد که برنامه تمدن و ترقی است. (همو، ۱۳۴۳: ۶۳ - ۶۲)

۱. علم‌گرایی در ضروریات دین

آثار و مکتوبات بازرگان، نشان‌دهنده اهتمام ایشان به تبیین علم‌گرایانه از دین است. نگرش مثبت وی به علم جدید، دلیل ارائه چنین تبیینی است. به نظر بازرگان:

علوم معاصر هر یک به نوبه خود، سهمی در کشف و رموز و اراده الهی بودن قرآن داشته‌اند؛ مثلاً از زیست‌شناسی و جنین‌شناسی برای تأیید آفرینش و تحولات گذشته و آینده انسان استفاده می‌شود ... با فرضیه عالم‌گیر نسبیست‌انگیز قرآن را در بعضی آیات ارتحال دنیا به آخرت، رسیدن ساعت، در تمثیل و توصیف‌های خدا و همچنین در پاره‌ای از پدیده‌های غامض بهتر بفهمیم. (همو، ۱۳۶۴ الف: ۴۰)

تلاش بازرگان، منحصر به تفسیر علمی مفاهیم مربوط به امور طبیعی نیست؛ بلکه مفاهیم غیرمادی در زندگی بشر نیز از دست این‌گونه تفکر وی در امان نمانده است. فاجعه زمانی رخ می‌دهد که به سراغ مفاهیم دینی می‌رود؛ به «روح» که می‌رسد، ضمن نشان دادن نارسایی جهان دوعنصری، تنها ماده و انرژی را می‌پذیرد

و می‌گوید قرآن مفهوم سومی را نیز به نام اراده، وحی، روح، امر، کلمه یا ... در کنار آن دو قرار داده است. سپس دست به ترکیب می‌زند و می‌نویسد:

قبلاً بگوییم ما حرفی نداریم؛ همان‌طور که دو عنصر ماده و انرژی در صورت‌های مختلف مربوط دائماً در تغییر و تحول‌اند و نسبت به هم تأثیر می‌نمایند و تبدیل می‌شوند، سه عنصر ماده، انرژی و اراده نیز روی یکدیگر تأثیر و تبدیل داشته باشند و اصلاً یک چیز و از یک جنس واحد باشند. (همو، ۱۳۴۴ ب: ۴۹ - ۴۸)

نگاه غرب‌گرایانه و علمی بازرگان به مسائل بدان‌جا رسید تا بگوید: «حقاً یک رنسانس در اسلام لازم است؛ رنسانس در جهت اندیشه قیامت با بهشت و جهنم آن؛ البته با استناد به شواهد طبیعی و طرز استقلال و ارائه‌ی طریقی که قرآن می‌نماید». (همان: ۲۴)

ایشان معتقد است رشد عقول و پیشرفت علوم به جایی رسیده که دیگر نفی صفات سلبی، حکم بدیهیات را پیدا کرده است و اگر در روزگار قدیم و حتی در صد سال پیش، پیامبران و حکما به سختی می‌توانستند تصوراتی را از ذهن مردم بیرون بیاورند، امروز تمدن و بشر متمدن توانسته است راه دراز و سختی را که پیامبران در طی هزاران سال به سختی پیمودند، به راحتی طی نمایند. (همو، ۱۳۴۲: ۷۵)

بازرگان با نگاهی که به اختراعات و ترقیات بشر امروزی دارد، بر این باور است که چون ابزارهای تکنولوژیک، فاصله‌های زمانی و مکانی را کوتاه کرده و انسان را وارد زمان و مکان وسیع‌تری کرده‌اند که قبلاً نبوده، می‌توان گفت فهم و درک بشر جدید از قیامت آسان‌تر شده است؛ تا آنجا که فهم و درک بشر امروزی، از درک عصر پیامبر اکرم بهتر شده است:

تکامل بشر، احساسات و ادراکات را قرن‌به‌قرن و بلکه سال‌به‌سال برای توجه و عنایت و قبول آخرت نزدیک‌تر، و افکار او را محتاط‌تر می‌کند. به حساب آوردن آخرت و در نظر گرفتن جزای عمل در قیامت، خود محتاج به درجه زیادی رشد و پیشرفت است که مؤمنین بیش از قدیمی‌ها می‌توانند دارا باشند. (همو، بی‌تا: ۳۱۲)

ایشان حتی براساس معرفت‌های تجربی، معاد را با اصل آنتروپی و بقای ماده و انرژی توجیه می‌کند و معنوی‌ترین جنبه‌های حیات انسان را با اصول ترمودینامیک ارزیابی می‌کند؛ (درخشه، ۱۳۸۱: ۷۴) درحالی‌که این نگاه به معاد و قیامت، باعث مبهم شدن حقیقت ضروریات دین می‌شود. همچنین رستاخیز نیز رنگ‌وبوی مادی به خود می‌گیرد و در نهایت، فرض می‌کند قیامت خارج از زمین و آسمان یا دنیای مادی نیست؛ بلکه پرده دیگری از پرده‌های تبدیل و تحول طبیعت است: (بازرگان، بی‌تا: ۳۷۴)

حقیقتش را بخواهید، انفصالی میان مادیات و معنویات وجود ندارد. معنویات و اخلاقیات همان مادیات و محسوسات یا مایحتاج‌ها و شخصیت‌ها هستند که در ظرف زمانی و مکانی بزرگ‌تر قرار می‌گیرند. (همو، ۱۳۴۳: ۶۰)

بازرگان معتقد است خط سیر بشری، از زندگی پست و آرا و عقاید باطل و شرک‌آمیز شروع می‌شود و به تدریج به سوی کمال و فهم حقایق اصیل ارتقا می‌یابد؛ اما خط سیر دینی و الهی، به عکس از بالا، یعنی مصدر وحی و در اوج کمال و درستی و توحید، از سوی افرادی خاص آغاز می‌شود و جانشینان پیامبران در خط سیری نزولی آن را ادامه می‌دهند و تا ظهور پیامبر بعدی و آغاز بعثت جدید، بیش از پیش به شرک و پلیدی و عقاید باطل آلوده می‌گردد. سپس با آمدن پیامبر جدید، خلوص و علو مرتبه و کمال خود را بازمی‌یابد. (پیما، ۱۳۸۴: ۹۵)

در واقع علم موردنظر بازرگان که بشر را به سوی مقاصد انبیا و اثبات درستی اصول و هدف‌های دین هدایت کرده است، چیزی جز علوم تجربی و پوزیتیویستی نیست. بازرگان فکر می‌کرد بشر به یاری همین عقل و علم، نه تنها دوسوم راه را طی کرده و به دو اصل از اصول سه‌گانه دین راه یافته است، اکنون در کشف و پذیرش تدریجی سومین و درعین حال، دشوارترین آنها، یعنی حقیقت قیامت و جهان پس از مرگ است. (همان: ۹۸ - ۹۷)

الف) نگاه پراگماتیسمی به اسلام

بازرگان در کتاب *راه طی‌شده*، مقام نفع‌پرستی، حساب‌گری و عقلانیت ابزاری را تا آنجا بالا می‌برد که آن را «کلید سعادت آخرالزمان» می‌داند. (بازرگان، ۱۳۴۲: ۱۲۶) و به نوعی مؤثرتر از توصیه‌های شرعی در انجام عبادات و تکالیف دینی به‌شمار می‌آورد:

حس نفع‌پرستی، بشر را به آنجا رسانده که دو تا از عبادات سه‌گانه، یعنی آنچه را که راجع به نفس و خلق (خود و دیگران) است، حتی شدیدتر از توقع شرع انجام می‌دهد و به این ترتیب، بشر به پای خود، دوسوم راه را طی کرده است. (همان: ۱۵۳)

نفع‌پرستی در نگاه ایشان، یک امر طبیعی و مبتنی بر خواست خداوند است:

همین حس نفع‌پرستی بود که طی قرون تکاملی بشر، وقتی تکیه به ارکان تجربه نمود و به نور عقل و علم روشن شد، او را پله‌پله به طریق مستقیم نزدیک کرده و روزبه‌روز به سرمنزل سعادت دنیا نزدیک می‌نماید؛ این همان جاده خاکی و پای پیاده بشریت است که او را به هدف انبیا می‌رساند و فعلاً تنها محور رابطه خلق و خدا می‌باشد. (همان: ۱۲۹)

او همچنین انگیزه نفع‌طلبی بر انسان‌ها را نه فقط عیب و ایراد نمی‌بیند، مثبت ارزیابی می‌کند و معتقد است بشر به دلیل نفع‌پرستی در همان مسیری حرکت خواهد کرد که انبیا خواسته‌اند؛ چراکه هر دو گروه، هم

متدینان و هم پیروان اصالت ماده و سود، در این نقطه اشتراک نظر دارند و هر دو یک حرف می‌زنند؛ هرچند منشأ و مبدأ سخن متفاوت است:

اینجا است که معنویون و مادیون، خداپرستان و نفع‌پرستان به همدیگر می‌رسند و سر حد مشترک می‌یابند. پیغمبران که از یک مبدأ فوق بشریت و با هدفی به‌کلی جدا از لذاذ دنیا راه افتاده بودند، همان را گفته‌اند که امروز بشر خودپرست مادی به آنجا می‌رسند ... روشن‌دل و روشن‌بین در یک نقطه به هم می‌رسند. دیده بینا همان می‌بیند که دل از روز ازل خواسته بود. (بازرگان، ۱۳۴۲: ۱۳۰)

بازرگان بر این باور است میان نفع‌پرستی و دین‌داری، تضادی وجود ندارد. مهم‌ترین دلیل این ادعا آن است که نشانه‌هایی از فایده‌گرایی را در آموزه‌های دنیوی، رفتار و روش پیامبران می‌توان دید. به اعتقاد او، پیامبران که سخن از پاداش و کیفر روز موعود به میان می‌آورند، مبشران و نذیرانی بودند که از طریق تحریک حس نفع‌پرستی انسان عمل می‌کردند. فایده‌گرایی مطلق، نفع‌پرستی و حساب سود و زیان هم نه تنها مذموم نیست، «جاده خاکی بشر است که با آن می‌توان به اهداف انبیا رسید». (همو، ۱۳۴۲: ۱۲۹)

ایشان نفع‌گرایی مطلق را عامل اساسی در جهت تحقق اهداف دنیوی بشر قلمداد می‌کند و برای تأیید تمدن جدید و دستاوردهای آن، حتی عقلانیت سودانگار و استعمار تمدن جدید را توجیه می‌کند و معتقد است پیامبران هم در تبلیغ ادیان خود از فوایدی همچون پاداش و کیفر روز قیامت استفاده می‌کنند و تبشیر و انذار آنها از طریق همین حس نفع‌پرستی انسان‌ها عملی می‌شده است. (همان) بازرگان این‌گونه نفع‌پرستی را توجیه می‌کند و می‌گوید:

چون ما بنا به تجربه‌ای که از بسیاری از مردم داریم، نفع‌پرستی را با آن نوع از خودپرستی که ملازم با پایمال نمودن حقوق سایرین باشد، اشتباه می‌کنیم و نفع مادی را جنبه آنی حیوانی داده، متضاد با نفع واقعی عقلایی می‌گیریم، این خصلت جزء صفات مذموم جمع زده می‌شود. (همو، ۱۳۷۹: ۱۷۲ - ۱۷۱)

ایشان با یکی دانستن هدف فرد پراتیک و فرد خداپرست، می‌گوید خود خداوند نیز پراتیک است و قرآن و اسلام کاملاً پراتیک هستند؛ (همو، ۱۳۷۹: ۱۷۲) اما در حقیقت بازرگان، محاسبه نفس را بر سودطلبی و سرمایه‌داری منطبق می‌سازد و بشارت و انذار انبیا را تحریک حس نفع‌پرستی تلقی می‌کند؛ غافل از اینکه در مکتب پراگماتیسم، آن چیزی که در عمل مفید و سودمند واقع شود، حقیقت شمرده می‌شود؛ اما در بینش الهی، حقیقت همیشه از نظر معنوی سودمند است و در بینش غربی، آنچه از نظر مادی سودمند باشد، حق شمرده می‌شود.

ب) نگاه پوزیتیویستی به نبوت

بنیان اندیشه بازرگان در روزگار اوج فلسفه تحلیلی، به‌ویژه زمانی که پوزیتیویسم، مورد استقبال وسیع فیلسوفان علم قرار می‌گیرد، در دهه ۱۳۴۰ سامان می‌یابد. با مراجعه به آثار ایشان درخواستیم یافت که وی تحت‌تأثیر پوزیتیویسم بوده است. شاهد و گواه متقن بر صحت تأثیرپذیری اندیشه بازرگان از شرایط تاریخی و گفتمان غالب زمانه خویش در آثاری چون *راه طی شده، مطهرات در اسلام، سرچشمه استقلال، سر عقب‌افتادگی ملل مسلمان، آثار عظیم اجتماعی، احتیاج روز، عشق و پرستش و مسلمان اجتماعی و جهانی*، به‌وضوح قابل مشاهده است. آنچه ایشان سال‌ها تلاش می‌کند تا اثبات نماید و بر آن اصرار می‌ورزد، این است که تفاوتی بین راه بشر و راه انبیا وجود ندارد و راهی که بشر هزاران سال است با استفاده از علوم مختلف برای سعادت در زندگی با پای خود طی کرده است، دقیقاً به همان راهی منتهی خواهد شد که انبیا نه با علم بشری، که با وحی طی کرده‌اند:

پیغمبر می‌گوید من از راه وحی، درک وجود صانع و قبول قیامت را کرده‌ام. ما می‌گوییم با پای تجربه و تربیت و با چشم استدلال باید به آن برسیم. ایرادی بر ما نیست؛ بشر این‌گونه خلق شده است. (بازرگان، بی‌تا: ۴۲)

بازرگان برحسب این استدلال، دستاوردهای تمدن غرب را معتبر می‌شمارد و آنها را که با اهداف انبیا هماهنگ می‌داند، ستایش می‌کند و معتقد است راهی که بشر در عصر حاضر به‌صورت طبیعی و علمی به آن رسیده، راهی است که انبیا طی کرده‌اند:

وحی انبیا به‌ترتیب از خداپرستی، بندگی و تقوا، تزکیه و تعلیم، اخلاق و احسان، نفقه و معاش و حفظ نفس تشکیل گردیده؛ ولی راه بشر از وظایف شغلی و اداری که مترادف با نفقه و معاش در دین است، آغاز شده و از مراحل آداب معاشرت (مترادف با اخلاق و احسان)، تعلیم و تربیت (مترادف با تزکیه و تعلیم) وظایف مدنی و اجتماعی (مترادف با بندگی و تقوا) گذشت و سرانجام به مسلک نوع‌دوستی (مترادف با خداپرستی) منتهی می‌شود. (همو، ۱۳۴۲: ۱۲۳)

مطابق این نظریه، بشر راه میان‌بر انبیا را با علم خود و تلاش روزافزون‌اش کشف می‌کند و علم می‌تواند برداشت‌ها و تعاریف جدیدی از دین ارائه دهد و مرجعی بی‌طرف برای داوری درباره احکام، ارزش‌ها و مدعیات آن باشد که آیا در مسیر درست قرار دارد یا نه و قلمروش تا کجا است و کدام بخش از احکامش مفید یا غیرمفید هستند. مهندس بازرگان برای تأیید روش تجربی و علمی و به‌کارگیری آن در شناخت دین می‌گوید روش خود قرآن هم عمدتاً تجربی است و در بیشتر آیات برای اثبات حقانیت برخی امور، از طبیعت و محسوسات مثال ذکر کرده است.

به عقیده بازرگان، سیر تکاملی فلسفه‌های سیاسی و ایدئولوژی اجتماعی، متوجه مبانی و موازینی است که در بعثت و رسالت پیامبران آمده است؛ البته ایدئولوژی مطمئن و بادوام و کامل، همان اصولی است که از ذات خدا و از گفته‌های انبیا سرچشمه می‌گیرد. (همو، ۱۳۴۵: ۹۶) مقصود از بعثت و رسالت پیامبران، دادن یک مبانی عقیدتی و فکری به دست بشر و تعیین راه و روش زندگی است (همان: ۷) تا بشر بتواند مدیریت و سیاست دنیا را خود به دست بگیرد.

نظریه‌ای که مهندس بازرگان در مبانی دینی خود پروراند، نفی وظیفه مبارزه از پیامبران و جداسازی نبوت از ضمانت اجرا بوده است. ایشان هدف رسالت انبیا را در دو چیز خلاصه کرده است: اول انقلاب عظیم و فراگیر علیه خودمحموری انسان‌ها برای سوق دادن آنها به سوی آفریدگار جهانی، سپس اعلام دنیای آینده جاودان و بی‌نهایت بزرگ‌تر از دنیای فعلی (همو، ۱۳۷۴: ۴۸) که با این بیان، رسالت پیامبران در حد نصیحت و اندرزدهی خلاصه می‌شود. بازرگان پیامبران را عده‌ای نظریه‌پرداز اجتماعی تصور کرده که معتقد بودند اگر مردم عدالت و انفاق و اصلاح را پیشه خود سازند، راهی بهشت خواهند شد.

۲. علم‌گرایی در احکام شرعی

از موضوعاتی که بازرگان در چارچوب علمی از آنها بحث می‌کند، مطهرات در اسلام است که در کتابی با همین عنوان از آنها بحث می‌کند. اولین گام مؤثر در جهت تبیین علمی و مادی کردن موضوعات شرعی و دینی در اسلام در این کتاب رقم خورده است. بازرگان با تأکید بر اینکه می‌خواهیم: «خوشه‌ای از ثمره علوم جدید را با گونه‌ای از احکام قدیم تطبیق دهیم»، (همو، ۱۳۷۹: ۲۵) کلیه احکام طهارت و نظافت اسلامی را از دریچه افکار و علوم تجربی، با استعانت از قوانین فیزیک و شیمی و فرمول‌های ریاضی ارزیابی می‌کند. او مدعی است می‌خواهد بی‌طرفانه و با شیوه علمی درباره مطهرات در اسلام مطالعه نماید؛ اما در مورد فقه می‌گوید:

فقه ما در خم اول کوچه مانده؛ بلکه با شاخ و برگ‌ها، خم‌های بدون مخرجی مانند تارهای عنکبوت اضافه کرده است. (همو، ۱۳۳۸: ۵۴ - ۵۳)

تلاش بازرگان جهت زدودن خرافه‌پرستی و بوی کهنگی از احکام دین، به تبیین علمی از احکام دین می‌انجامد؛ به این دلیل سعی می‌کند احکام را به گونه‌ای بیان نماید تا مخاطب آنها را بهتر درک کند؛ اما در نهایت دچار بی‌محتوا کردن و خالی نمودن احکام از معنا می‌شود و به این جهت صریحاً اعلام می‌نماید:

مسئله نجاسات و طهارات در اسلام، امری صرفاً مادی و معلول به علل حیاتی و جسمانی است. (همو، ۱۳۷۹: ۸۰ - ۷۰)

ایشان موضوع طهارت را به معنای نظافت و سلامت جسمی تفسیر می‌کند و آن را از بار معنوی و تقرب خالی می‌نماید؛ به گونه‌ای که حتی آیه تطهیر را که شأن نزولش در مورد ائمه اطهار است، «به معنای تنفر از کثافات و عشق به پاکیزگی» تأویل می‌کند. (همان: ۷۰ - ۶۹) حال بر این اساس (طهارت به معنای پاکیزگی و نظافت)، نجاست کافر در اسلام دلیل منطقی ندارد؛ در نتیجه بازرگان بر این باور تکیه دارد که چون کافر، تابع کیش و آیین خود است، پاکیزگی و بهداشت جسمانی را رعایت می‌کند و از این رو نجاست کافر، بدون معنا و موضوع خواهد بود؛ (همان: ۷۵) چراکه بر مبنای روش پوزیتیویستی و علم‌زدگی بازرگان، اساس مسئله نجاست، معطوف به جهت‌گیری مادی و جسمانی آن است و بعد معنوی و روحانی آن نادیده گرفته می‌شود. به این دلیل، اگر فرد کافر تمیز باشد، پاک است و نجاست در مورد او صدق نمی‌کند.

در حقیقت توجیه دین با روش علوم تجربی، می‌خواهد چنین استنباط کند که مفاهیم، ارزش‌ها و احکام دینی تنها بر پایه مستندات وحیانی و روایی مشخص نمی‌شوند؛ بلکه انسان‌ها هم می‌توانند با علم و تجربه، احکامی نوین ایجاد نمایند؛ از این رو بین احکام و ارزش‌هایی که بر پایه علم تجربی اثبات شده‌اند، با احکامی که از مستندات روایی و دینی استنباط شده‌اند، هیچ تفاوتی وجود ندارد؛ چراکه اگر قرآن «کتاب قولی» خداوند است، طبیعت «کتاب فعلی» آن است؛ قرآن آینه طبیعت است و با قوانین طبیعی می‌توان اصول قوانین و حقایق مکتوم قرآن را کشف نمود و چون راه بشر، همانند راه انبیا و قرآن به سوی تکامل و سعادت است، بشر در مسیر حرکت به سوی اهداف و آرمان‌هایش، تعارضی با راه دینی و قرآنی نمی‌بیند؛ حتی در این مسیر می‌توان از دستاوردهای علمی برای معجزه بودن قرآن دلیل پیدا کرد یا با قرآن، تکامل زیستی را تأیید نمود. در واقع بازرگان مدعی علمی کردن مذهب بود؛ تا آنجا که هر یک از مفاهیم و معانی دینی که در چارچوب بینش علمی و روش تجربی ننگند، جزء خرافات شمرده می‌شود؛ چراکه رسالت علم، پاک کردن اشتباهات و خرافاتی است که به دین چسبیده است.

بررسی قرآن و احکام و معارف دینی از رهگذر پژوهش‌های علوم تجربی و مبتنی بر فرضیه و آزمون و شیوه علمی، موضوعی است که بسیاری از روشنفکران دینی تحصیل کرده در غرب دغدغه آن را در سر داشتند و در این رؤیا بودند که برای معرفی دین اسلام به غربی‌ها آن را با قالب‌های علوم تجربی تطبیق دهند و حقانیت دین را از راه علم اثبات کنند؛ از این رو در پنجاه سال اخیر، شاهد بروز جریان‌های فکری و التقاطی بوده‌ایم که با سعی بیپرده در جهت آمیزش اسلام با مکاتب فکری غرب و شرق، منشأ پیدایش گروه‌های التقاطی و سیاسی منحرف و دورافتاده از راه حقیقی دین شده‌اند.

۳. علم‌گرایی در امور طبیعی

از دیگر مصادیق علم‌زدگی مهندس بازرگان، موضوع باد و باران در قرآن است. این نوگرایی دینی با مسلم

دانستن اصول علمی و مشاهدات و تجربیات، به تفسیر واقعیات طبیعی پرداخته است. سردمدار طایفه علم‌زدگی در انطباق قرآن و اسلام با علوم می‌گوید:

می‌خواهیم نشان دهیم ضمن آیاتی که در آنها نامی از باد و باران و کیفیات مربوط به میان می‌آید، تعبیرها و تراوش‌ها انطباق عجیب و دقیقی با اکتشافات هواشناسی و با معلومات و نظریات علمی دارد. (همان: ۲۶۶)

این جریان فکری، تک‌تک پدیده‌های جوی را که قرآن از آنها سخن گفته، با علم امروزی تطبیق می‌دهند. نتیجه این عمل، توجیه علم و نگاه علمی در قرآن است که در نتیجه آن، آیه «الراسخون فی العلم» را به معنای علوم تجربی و ریاضی گرفته‌اند. (همان: ۲۶۸ - ۲۶۷)

بازرگان، پرچم‌دار این نوع تفکر، بر این باور است که طبیعت، «وحی فعلی» و قرآن، «وحی قولی» خداوند است؛ یعنی هر آنچه در قرآن به صورت کلام آمده است، در طبیعت به شکل عینی وجود دارد؛ به عبارتی، خداوند طبیعت را همانند سنت‌های خود آفرید، سپس آن را در بیان شفاهی (وحی قولی) به انبیا توصیف و تشریح نمود. پس آیات قرآن، شرح واقعیت جهان طبیعت‌اند.

از سوی دیگر، او می‌گوید علم مدعی است که حقایق مربوط به عالم طبیعت را معرفی می‌کند و همان کار وحی را انجام می‌دهد. نظریه راه طی شده نیز بر همین تقسیم وحی الهی به دو مقوله «قولی و فعلی» استوار است. بازرگان با ستایش روش تجربی دانشمندان طبیعت‌شناس، آنها را در سطح یک انسان موحد قرار می‌دهد؛ به گونه‌ای که بهتر از فقها، صفات ثبوتی را درک کرده‌اند: (همو، بی‌تا: ۱۲۲ - ۱۲۰)

پیشرفت علوم نه تنها عالم طبیعت‌شناس را به جایی آورده است که عملاً موحد می‌باشد؛ بلکه صفات ثبوتیه خدا را خیلی بهتر از فقها و مدرسین درک می‌کند. درست است که الله اکبر را به لفظ نمی‌گوید؛ ولی بزرگی و وسعتی که از دنیا یعنی مصنوع خدا فهمیده و قدرتی که در درون یک اتم سراغ دارد، میلیون‌ها برابر آن چیزی است که در قرن سابق با هیئت یونانی فرض می‌نمودند ... ماحصل آنکه، چون مصنوع را کامل‌تر شناخته‌اند، بهتر از ما می‌توانند صانع را پرستش نمایند. (همو، ۱۳۴۲: ۷۵ - ۷۴)

بازرگان با دفاع از حریم علم و اصول علمی تلاش می‌کند خدا و ماورای طبیعت را در چارچوب علم و قوانین طبیعی جستجو کند و با یقین به اصول علمی، از پرداختن به مفاهیم عینی که قابل توجیه در ظرف تحلیل‌های علمی نیستند، پرهیز می‌کند:

قبول نظم و حساب در دنیا، چه منافاتی با فاعل و مایشائی خدا دارد؟ ما نباید تصور کنیم حساب، هندسه، مکانیک، قوانین فیزیک و شیمی مخلوق ما، تمایل بشر است یا

ریاضیات، حقایق قطعی مسلمی هستند که مستقل از ذهن و غیر مربوط به وجود و عدم عالم باشد؟ خیر، ما جز آن، قادر به تصور یا قبول اصول دیگر نیستیم برای آن است که غیر آن چیزی دیگر ندیده‌ایم ... قرار حساب و حکومت قوانین طبیعت، عین مشیت و ذات باری تعالی که ما در آن خدشه نمی‌بینیم. (همو، بی‌تا: ۱۴۷ - ۱۴۶)

ایشان اصول علمی حاکم بر طبیعت و پدیده‌های عالم را به‌گونه‌ای می‌داند که حتی تصرف خدا در آن غیرممکن است. در نگاه او، رهیافت علمی، مایه ترقی و تعالی معرفت بشر است و در مقایسه بین معرفت‌های فلاسفه و پیغمبران، به معرفت‌های حاصل از فلسفه می‌تازد و آن را غیرقطعی دانسته و معتقد است این معرفت‌ها اغلب با شک و تردید و به‌طور نسبی بیان می‌شوند و تأکید می‌کند که فلاسفه، انسان‌ها را از سادگی و صفای فطری، به تاریکی و بدبینی به خلقت و حقیقت درمی‌آورند.

نقد علم‌گرایی در اندیشه دینی مهندس بازرگان

چنان که گذشت، علم‌گرایی و تجربه‌گرایی در مبانی فکری بازرگان، جایگاه والایی دارد؛ البته تحصیلات او، که متفکر این جریان است، در رشته «ترمودینامیک»، این نگرش را تقویت نمود. اگرچه از دیدگاه اسلام و عقل، توجه به علوم دنیوی امری پسندیده است، آنچه موجب شکاف فکری ایشان با اندیشه اصیل اسلامی شد، جایگاه بنیادین - نه ارزش‌مدارانه - به این علوم بود. قرائت علمی بازرگان از دین، متکی بر نگرش مثبت به علم جدید بود. وی ابتدا تلاش کرد نشان دهد علم و دین‌داری، سرچشمه واحدی هستند، سپس علم‌خواهی دین را اثبات کرد و در قدم نهایی، در جهت انطباق علم و دین سعی کرد. با عبور از این فرایند است که تفسیری علمی از دین نزد او ممکن می‌شود. (کازمی، ۱۳۸۳: ۱۲۴)

استاد مطهری تجربه‌گرایی مهندس بازرگان را محکوم می‌کند و آن را طریقی نارسا در حل و فصل مسائل فلسفی و ماوراءالطبیعی معرفی می‌کند:

حقیقت این است که مطالعه طبیعت ما را تا مرز طبیعت رهبری می‌کند. این راه جاده‌ای است که تا مرز ماوراء طبیعت کشیده شده است و در آنجا پایان می‌یابد و فقط نشانی مبهم از ماوراء طبیعت می‌دهد. (مطهری، ۱۳۶۲: ۵ / ۲۷)

در صورتی که علم تجربی و روش‌شناسی آمپریستی، مبنای قضاوت و تأویل و تفسیر از دین قرار گیرد، بسیاری از معانی و مفاهیم عمیق و ماورائی دینی به‌کلی نفی خواهند شد و جوهر دین مسخ و نفی شده، جنبه مادی به دین اعطا خواهد شد. (زرشناس، ۱۳۷۷: ۱۷۴ - ۱۷۳) استاد مطهری در مورد استفاده از روش علوم تجربی و حسی در تفسیر دین می‌گوید: پس از آنکه در اروپا، روش حسی و تجربی در شناخت طبیعت پیروز

شد، این فکر به وجود آمد که تنها فلسفه قابل اعتماد، فلسفه حسی است. گروهی از نویسندگان مسلمان، نظریه‌ای را به وجود آوردند که می‌گفت:

از نظر قرآن، تنها راه شناخت خداوند، مطالعه در طبیعت و مخلوقات خداوند با استفاده از روش حسی است و هر راهی غیر از این بیهوده است؛ زیرا قرآن در سراسر آیات خود، بشر را در کمال صراحت به مطالعه در مظاهر طبیعت که جز با روش حسی میسر نیست، دعوت کرده است و کلید رمز مبدأ و معاد را همین مطالعه دانسته است. (مطهری، ۱۳۶۲: ۵ / ۲۵)

تمسک بازرگان به چنین روشی، برای احیای دین و ایمان در میان جوانان و مردم عادی بود و گمان می‌کرد خواهد توانست افکار را به سوی اسلام جذب نماید؛ اما این روش، زمینه‌های انحراف فهم دینی را فراهم آورد و موجب پیدایش جریان‌های سیاسی و اعتقادی التقاطی در دهه‌های اخیر شد. البته کسی منکر آن نیست که در فضای اختناق رژیم شاه که دین‌زدایی در رأس امور فرهنگی کشور صورت می‌گرفت، هرگونه توجه و نظر به دین، خدمت به اسلام تلقی می‌شد؛ اما از نظر معرفتی، ایرادهایی به این جریان فکری وارد است؛ چراکه علم تجربی نمی‌تواند ملاک تفسیر و توجیه دین قرار گیرد؛ زیرا با تغییر فرضیه‌ها و تئوری‌های علمی، بنیان اعتقادات دینی نیز فرو می‌ریزد. علم و دین از حیث روش، مبادی و مقاصد با یکدیگر تفاوت ماهوی دارند؛ البته در برخی موارد علم می‌تواند به دین کمک کند؛ اما نمی‌توان علم را معیار درستی یا ابزار استدلال دینی قرار داد. در این زمینه استاد مطهری می‌گوید:

ما هم معتقدیم که علم جدید، کمک فراوانی به توحید و خداشناسی نمود؛ ما هم معتقدیم که گام‌های علوم در جهت توحید بوده و نه در جهت ضد آن و نمی‌توانست جز این باشد؛ اما خدمتی که علوم به توحید نمود، از راه نظام غایی بود، نه نظام فاعلی ... حقیقت این است که راهی که مؤلف دانشمند کتاب *راه طی شده* با کمال صفا و اخلاص طی کرده‌اند، آن چنان بی‌راهه است که مجالی برای استدلال از راه نظام غائی که دانشمندان به اقتباس از قرآن مجید آن را راه اتقان صنع اصطلاح کرده‌اند، نمی‌گذارد. تزلزلی که در قرون اخیر در ارزش‌های فلسفی و علمی ایجاد شده، یکی از علل مهم آن نارسایی مفاهیم فلسفه غربی بوده است. (مطهری، ۱۳۶۲: ۵ / ۳۰ - ۲۸)

خداشناسی و ایراد بنیادینی که متوجه نگاه پراگماتیستی و سودانگاران ایدئولوگ نهضت آزادی می‌شود، آن است که به جای آنکه اصالت را به دین و احکام مترتب بر آن بدهد، رویکرد تحویل‌گرایانه به دین را پیش می‌گیرد و از دریچه عمل‌گرایانه به دین نظر می‌افکند. این روش گرچه به لحاظ روان‌شناختی تأثیرات مثبتی دارد و بشر

از جهتی، بیش از توجه به استدلال و پای‌بندی به عقل و اثبات حقیقت، به مفید یا مضر بودن امور و حقایق عنایت دارد و از دریچه کارکردی به امور می‌نگرد، بی‌اعتنایی به جنبه‌های اثباتی دین نیز به عقاید دین‌داران آسیب جدی می‌رساند. (خسروپناه، ۱۳۸۹: ۱۴۶)

این جریان فکری با مطرح نمودن عدم تعارض بین علم و دین، بر این باور است که مقصد نهایی علوم بشری، چیزی جز رسیدن به آنچه انبیا گفته‌اند، نیست و علم بشر و آموزه‌های پیامبران در مسیری واحد قرار دارند. بازرگان با تأکید بر عقل منقطع از وحی، در مقابل تفکر ناب اسلام می‌ایستد و می‌کوشد تا انقطاع وحی بعد از رحلت پیامبر را سرآغازی جهت مداخله عقول بشر در سامان‌دهی امر دین و تعیین حوزه‌های کاربردی آن معرفی نماید. او در این جهت، نظریه یکی بودن راه انبیا و بشر را ارائه کرد و تفاوت بنیادینی میان این دو راه نمی‌دید. این امر موجب نقض فلسفه بعثت انبیا می‌شود؛ زیرا با وجود توان فکری و عقلی بشر برای تشخیص راه سعادت، سرپرستی و مدیریت جهان، ضرورت وجود انبیا برای هدایت عمومی بشر منتفی می‌شود و عدم ضرورت بعثت انبیا و بی‌نیازی از وحی به اثبات می‌رسد؛ بنابراین با ترسیم چنین خط سیری از تحول تاریخ، کار انبیا عبث و بی‌حاصل می‌نماید. (امیری، ۱۳۸۳: ۲۵۱) در نتیجه وجود فقیه به نیابت از انبیا و ائمه برای هدایت بشر و ایجاد حکومت دینی نیز بیهوده تلقی می‌شود. چنین نگرشی همان نگاه حداقلی در سکولار کردن دین است که این مباحث در اصل، نسخه تعدیل‌شده آرا و نظریات فلاسفه غربی است که در عهد رنسانس و برای تقييد و تحديد نقش کلیسا و کشیشان در امر سیاست مطرح شد.

بازرگان نظریه «راه بشر، راه انبیا» را بدون اینکه دلیل منطقی و قابل قبولی ارائه دهد، تنها براساس احساس دینی و تفکر ایدئولوژیک ساده‌انگارانه خود ابراز نمود؛ وگرنه با اندک تأملی مشخص می‌شود که راه علم و وحی، از جهات مختلف از یکدیگر جدا هستند. به این دلیل می‌توان گفت نظریه ایشان تنها جهت تقدیس و غسل تعمید علم و تمدن غربی ارائه شده است.

آنچه باید محور تأمل قرار گیرد، این است که رهیافت علمی بشر در امور دینی نمی‌تواند همانند بیان قرآن و دین اسلام، دارای بینش و حکمت باشد؛ چراکه ماهیت علم بشری به لحاظ محدودیت افق دید نمی‌تواند در تمام ابعاد حیاتی انسان دقت لازم کند و قادر باشد برنامه جامعی برای زندگی بشر تدوین نماید. از سوی دیگر، جایگاه واژه‌هایی مانند علم و دانش که در قرآن و احادیث به کار رفته، نمی‌تواند در همان معنا و مفهوم کارکردی دنیوی منظور شده باشد. همچنین نمی‌توان گفت حدیث: «العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء» در معنای علوم غربی موردنظر بازرگان به کار رفته است. (ر.ک: بازرگان، بی‌تا: ۱۷۶)

استاد مطهری می‌گوید:

کسانی که دعوت‌های مکرر قرآن را برای مطالعه در طبیعت، دلیل بی‌نیازی از پرداختن به

براهین دقیق عقلی و فلسفی با تمام دشواری‌هایی که دارند، می‌دانند، باید توجه داشته باشند که قرآن می‌خواهد مطالعه در مخلوقات را وسیله‌ای برای تنبه و بیداری فطرت قرار دهد؛ یعنی قرآن می‌خواهد مطالعه در مخلوقات را وسیله برای راه فطرت و دل قرار دهد. به هر حال، مطالعه خلقت یعنی راه علوم حسی و تجربی که به هیچ‌وجه قادر نیست جواب‌گوی مسائل مورد نیاز انسانی در الهیات باشد. (مطهری، ۱۳۶۲: ۵ / ۳۰)

اگرچه توجیه علمی دین در برخی موارد، باعث تقویت اعتقادی عده‌ای به دین و اسلام شده، چالش اصلی این تلقی از دین، زمانی است که غالب این‌گونه افراد به بن‌بست می‌رسند و چون راه‌حلی برای توجیه سؤالات دینی خود نمی‌یابند، دین را کنار می‌گذارند. در واقع بازرگان با مبانی اسلامی، به اندیشه خود رنگ‌وبوی دینی داد و برای این منظور، در نوشته‌های خود از آیات و روایات استفاده نمود؛ چراکه اسلام را به‌تنهایی قادر به پاسخ‌گویی به مسائل جدید نمی‌دید. البته ایشان قادر نبود از دستاوردهای جدید بشر نیز چشم‌پوشی کند. به این دلیل برای پاسخ‌گویی به سؤالات جوانان تشنه دانش در مورد مسائل و مقررات اسلامی، به استدلال علمی تکیه کرد و از دستاوردهای علمی دنیای روز مدد جست؛ به همین جهت به التقاط روی آورد. از این‌رو نمی‌توان انتظار داشت که نگاه علم‌گرایانه مهندس بازرگان قادر به هضم معانی و حقایق عمیق دین باشد؛ چراکه ویژگی اصلی قرائت جدید دین، باعث اجرای پروژه «کوچک‌سازی دین» می‌شود که خصوصیت این قرائت جدید، منحصر ساختن دین در آخرت است. به عبارت دیگر، «دین برای دنیا» جای خود را به «دین برای آخرت» می‌دهد.

خطای عمده رهروان این راه، از یک‌سو اصالت بخشیدن به علوم تجربی است و از سوی دیگر، بی‌توجهی به تفاوت ماهیت و اهداف دین با علوم تجربی است؛ چراکه این علوم، هدفی جز توان‌بخشی انسان‌ها برای سیطره بر طبیعت و بهره‌وری از امکانات آن ندارد.

نکته اساسی این است که استفاده از روش پوزیتیویستی و مبانی معرفت‌شناسی غربی در تعبیر و تفسیر معانی و مفاهیم دینی به آنجا می‌انجامد که چون روش علوم تجربی صرفاً از ظرفیت محدودی در حیطه ادراکات حسی بهره‌مند است، معانی و مفاهیم غیبی و ملکوتی را نیز مسخ کرده، به حدود درک تجربی تنزل می‌دهد؛ بدین سان آنها را از حقیقت ماورائی خود تهی می‌نماید. این عمل، چیزی جز یک «ماتریالیسم پنهان» نخواهد بود.

نتیجه

بازرگان، چهره شاخص روشنفکری دینی، تلاش کرده تا از دین برای علم جدید مستندات بی‌آورد تا بین این علم و دین ارتباطی ایجاد کند. این نوع تفکر به‌ناچار بسیاری از اعتقادات دینی را توجیه و تفسیر علمی می‌کند؛ تا بتواند برای اندیشه‌های علمی غرب، تئوری‌های دینی بسازد.

در واقع ایشان تلاش نمود با اقتباس از دستاوردهای علم بشری به تفسیر و تأویل آموزه‌های وحیانی بپردازد و در این جهت، دین اسلام را از ساحت قدسی آن تهی نمود و ناگزیر خود را در ورطه اندیشه‌هایی قرار داد که دین را به محاق می‌بردند؛ در نتیجه تفسیری از دین به جامعه عرضه نمود که در آن، علوم بشری و روش‌های تجربی، سردمدار تبیین عقاید دینی بودند. در این عرصه نگاه سیانتیستی، پراگماتیستی و پوزیتیویستی بر اندیشه دینی ایشان غالب شد و در نتیجه به دنبال رنسانسی در جامعه دینی ایران بود. مهندس بازرگان در ضروریات دین به‌خصوص در بحث معاد و نبوت، با همان روش علم‌گرایی مباحث اعتقادی را تبیین نمود و معتقد شد با این روش می‌توان بوی کهنگی و خرافه‌پرستی را از اسلام زدود.

باید اذعان داشت که ویژگی پروژه علمی کردن دین در این است که دیگر به حذف دین اندیشیده نمی‌شود؛ بلکه بی‌طرف کردن و به‌عبارتی سکولار کردن دین، محور قرار می‌گیرد و تقریباً در این عرصه، تمامی احکام سیاسی و اجتماعی اسلام ساقط می‌شوند. روشن است که گسستی عمیق بین اندیشه بنیادین اسلام با ارائه اندیشه اسلام‌خواهی حاکم بر تفکر بازرگان وجود دارد.

منابع و مأخذ

۱. احمدی، مهدی، مرداد ۱۳۸۵، «روشنفکری دینی و سنت، تکلیف خود را نمی‌دانند»، *خردنامه همشهری*، ش ۵، ص ۵۳ - ۵۰.
۲. امیری، جهاندار، ۱۳۸۳، *روشنفکری و سیاست*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۳. بازرگان، مهدی، ۱۳۳۸، *مسلمان اجتماعی و جهان*، قم، نشر قیام.
۴. _____، ۱۳۴۰، *خودجوشی*، تهران، بی‌نا.
۵. _____، ۱۳۴۲، *راه طی‌شده*، تهران، شرکت سهامی انتشار.
۶. _____، ۱۳۴۳، *چهار مقاله*، تهران، شرکت سهامی انتشار.
۷. _____، ۱۳۴۴ الف، *دل و دماغ*، تهران، شرکت سهامی انتشار.
۸. _____، ۱۳۴۴ ب، *ذره بی‌انتها*، تهران، نشر علمی فرهنگی.
۹. _____، ۱۳۴۵، *بعثت و ایدئولوژی*، مشهد، انتشارات طلوع.
۱۰. _____، ۱۳۶۴ الف، *بازگشت به قرآن*، تهران، قلم.
۱۱. _____، ۱۳۶۴ ب، *بازیابی ارزش‌ها*، تهران، ناشر: مؤلف.
۱۲. _____، ۱۳۷۹، *مجموعه آثار علمی اسلامی مهندس مهدی بازرگان*، ج ۷، تهران، شرکت سهامی انتشار.
۱۳. _____، آذر و دی و بهمن ۱۳۷۴، «آخرت و خدا هدف بعثت انبیا»، *ماهنامه کیان*، ۲۸.

۱۴. _____، بی تا، *راه بی انتها*، تهران، جهان آرا.
۱۵. بسته نگار، محمد، ۱۳۹۳، *اندیشه های اجتماعی سیاسی مهندس بازرگان*، تهران، انتشارات قلم.
۱۶. پیمان، حبیب الله، ۱۳۸۴، «سیر تحول دیدگاه بازرگان درباره نسبت میان عقل و وحی، بازرگان راه پاک» مجموعه مقالات همایش علمی فرهنگی بزرگداشت مهندس بازرگان، بنیاد فرهنگی مهندس بازرگان، تهران، کویر.
۱۷. پیمان، حبیب الله، آبان و آذر ۱۳۸۳، «سی خرداد ۶۰؛ علت های دور و نزدیک»، *چشم انداز ایران*، ش ۲۸، ص ۵۱ - ۲۹.
۱۸. خسروپناه، عبدالحسین، ۱۳۸۹، *آسیب شناسی دین پژوهی معاصر*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۹. درخشه، جلال، زمستان ۱۳۸۱، «ساختارشناسی فکر دینی در ایران با تأکید بر رویکردهای روشنفکری»، *علوم سیاسی*، مؤسسه آموزش عالی باقرالعلوم، سال پنجم، ش ۲۰، ص ۹۰ - ۶۷.
۲۰. زرشناس شهریار، ۱۳۷۷، *اشاراتی درباره لیبرالیسم در ایران*، تهران، انتشارات کیهان.
۲۱. سبحانی، یدالله، ۱۳۵۱، *خلقت انسان*، تهران، شرکت سهامی انتشار.
۲۲. شاکرین، حمیدرضا، ۱۳۸۸، *سکولاریسم*، ج ۱، تهران، کانون اندیشه جوان.
۲۳. صلاحی، سهراب، ۱۳۸۶، *پژوهشی در تحولات سیاسی معاصر ایران؛ انقلاب اسلامی ایران*، تهران، دانشگاه امام حسین علیه السلام.
۲۴. علوی تبار، علیرضا، بی تا، «روشنفکری و روشنفکری در ایران»، *کیان*، ۳۴.
۲۵. کاظمی، عباس، ۱۳۸۳، *جامعه شناسی روشنفکری دینی در ایران*، تهران، نشر طرح نو.
۲۶. مطهری، مرتضی، ۱۳۶۲، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، ج ۵، قم، دارالعلم.
۲۷. نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۲، *یادنامه بیستمین سالگرد نهضت آزادی*، تهران، نهضت آزادی ایران، بهار.